



















چندین هفته بود که پولک به خانه‌ی پدربزرگ و مادر بزرگ می‌رفت و کمتر خرید می‌کرد. او توانسته بود مقداری از پول‌هایی که مادر بزرگ به او می‌دهد را جمع کند. یک روز مادر بزرگ به پدر گفت که: «پولک در این مدت خیلی پول جمع کرده است.» پدر گفت: اتفاقاً پول تو جیبی‌هایش را هم نگه داشته تا بتواند با پول‌هایش اسکیت بخرد. پولک که صحبت‌های بین پدر و مادر بزرگ را شنید با تعجب به مادر بزرگ گفت: من واقعاً این همه پول را با نخریدن چیپس و پفک و خوراکی جمع کرده‌ام؟! مادر بزرگ با لبخند گفت: بله عزیزم. به این کار می‌گویند: «پس انداز کردن».